بررسی احتمالات در معنای «لطائف الخصوم»

- الف) خصوم به‌معنای اوهام
- ب)خصوم به‌معنای افکار قوی
- ج) خصوم به‌معنای منازعات علمی مخالفین
- د) خصوم به‌معنای بیانات

الف) خصوم بەمعنای اوهام

«و نضبت عن الإشارة إليه بالكتناه»؛ «اکتناه» یعنی اگر بخواهد به غایت ذات الهی برسد. به جوهره‌ی ذات الهی برسد و احاطه پیدا بکند. «بحار العلوم»؛ اقیانوس‌های علم همه خشک می‌شود. «و رجعت بالصغَر»؛ ای «بالصغُر». حالا از بحارالانوار می‌خوانم. «عن السمو إلى وصف قدرته لطائف الخصوم»؛ دیدی می‌گویند: «رجع بخفی حنین»؟! «رجع به» یعنی با یک حالی برگرداند. «رجع بالصغر»؛ یعنی بر می‌گردد مصاحبا. «باء» مصاحبت است. یعنی بر می‌گردد درحالی‌که همراه با ذلت، خاری و صغارت است. بر می‌گردد همراه با حقارت «عن السمو إلى وصف قدرته»؛ «سمو»، بەمعنای بالا رفتن است؛ ارتفاع و رفعت است. از اینکه بخواهد بالا برود و قدرت خدای متعال را توصیف کند. از این بالارفتن رجوع می‌کند به ذلت و خاری، «لطائف الخصوم»؛ یعنی الخصوم اللطیفة»؛ لطافت‌های دشمنان. لطائف الخصوم به حالت حقارت بر می‌گردد، از اینکه بخواهد قدرت الهی را وصف کند.

در اینجا چند احتمال داده‌اند. می‌خواهم سریع عرض کنم. مرحوم آسید هاشم در تعلیقه‌ی توحید در احتمال اول فرموده‌اند: این خصوم، بەمعنای اوهام است. دشمنان یعنی وهم‌ها؟! می‌گویند: بله؛ وهم دشمن عقل است. فرموده‌اند:

> «والمراد بالخصوم الأوهام وإنّما أطلق الخصم على الوهم لأنّه يخاصم وينازع العقل فيما وهو خارج عن إدراكه فيشبهه في الإحكام بما وهو في إدراكه»[1].

پس «خصوم» بەمعنای اوهام است. چون دشمن عقل است. خُب، «لطائف الخصوم» به چه معنا است؟ یعنی اوهام لطیف. هر چه هم وهم لطیف باشد، «رجعت بالصغر»؛ حقیر بر می‌گردد. این یک معنا بود.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۰.

ب)خصوم بەمعنای افکار قوی

بعد فرمودند: «و يحتمل أن يكون المراد بها الأفكار القويّة»؛ خود عقل؛ خُب، مگر عقل دشمن است؟! خیر؛ عقل دشمن جهل است. افکار قوی، دشمن جهل است. خصم چه کسی؟ آنجا اوهام خصوم عقل بودند. اینجا عقول، خصوم جهلاند. لذا میفرمایند: احتمال دارد که مراد، افکار قوی باشد. «التي تنازع جنود الجهل»؛ با اینکه منازع با جهل هستند و باید جهل را از بین ببرند، اما اینجا خبری نیست. این هم خیلی لطیف است: «رجعت باللصغر لطائف الخصوم»؛ یعنی آن افکار عالیه و عقول عالیهای که خیلی لطیف درک میکنند، در توصیف قدرت الهی با حقارت بر میگردند. کاری از پیش نبردهاند. این دو احتمال است.

ج) خصوم به‌معنای منازعات علمی مخالفین

مرحوم مجلسی در بحارالانوار فرموده‌اند:

> «ولعل اضافة اللطائف إلى الخصوم ليست من قبيل إضافة الصفة إلى الموصوف ، بل المراد المنازعات اللطيفة بينهم ، أو فكرهم الدقيقة ، أو عقولهم ونفوسهم اللطيفة»[1].

معمولاً «لطائف الخصوم» یعنی «الخصوم اللطیفة». دو احتمالی هم که آسیدهاشم فرمودند، هر دو از اضافه‌ی صفت به موصوف است. «الخصوم اللطیفه» یعنی الاوهام اللطیفة. «الخصوم اللطیفة» یعنی الافکار و العقول القویه اللطیفه. اما ایشان می‌فرمایند: احتمال دارد که از این باب نباشد. از چه بابی باشد؟ خصوم یعنی آن‌هایی که با هم بحث می‌کنند. دشمنان. خصوم یعنی مباحثین. دو نفر با هم نزاع می‌کنند.

«بل المراد المنازعات اللّطيفة بينهم»؛ بنابراین خصوم یعنی دشمنان علمی. دارند با هم بحث می‌کنند. «لطائف الخصوم»؛ یعنی اللطائف فی المنازعات التی تجری بین الخصوم. «أو فكرهم الدقيقة»؛ یعنی افکار دقیق دشمنان بحث. خصوم هم یعنی کسانی که دارند بحث می‌کنند. در بحث دشمنی می‌کنند. «أو عقولهم ونفوسهم اللطيفة»؛ نفس لطیفه شیء است. لطائف الخصوم یعنی روح و نفس لطیف دشمنانی که دارند بحث می‌کنند. این را در اینجا فرمودند.

اگر یادتان باشد در جلد نود هم همین را معنا کرده بودند. در جلد نود فرمودند:

> «لطائف الخصوم " أي نفوسهم فإنّه مما لطف من الانسان يقال قدس اللّه لطيفه أو عقولهم اللطيفة واللطيف العالم بخفايا الأمور ودقايقها»[2].

«لطائف الخصوم، ای نفوسهم». چرا «نفوسهم»؟ «فإنّه مما لطف من الانسان يقال قدس اللّه لطيفه أو عقولهم اللطيفة واللطيف العالم بخفايا الأمور ودقايقها».

شاگرد: اضافه را لامیه می‌گیرند؟

استاد: بله؛ یعنی نفوسی که برای خصوم است. کسانی که دارند بحث می‌کنند. پس «لطائف الخصوم» یعنی نفوس دشمنانی که خصم هستند. شاهد حرف ایشان هم این است که دیده‌اید مصنفین می‌گویند: «لنا الخصم». زید می‌گویند. ادبیات دشمنی دارند. در منازعه یعنی دشمن.

این هم فرمایش ایشان. پس سه احتمال شد. احتمالات محوری سه تا می‌شود. یکی اینکه از باب اضافه صفت به موصوف نباشد، دو تا هم فرمایش ایشان است.

شاگرد: منظور از «الخصوم اللطیفه» شیاطین نیست؟

استاد: یعنی شیاطینی که جنسشان از جن است. لطیف یعنی جسمانی مشت پر کن نیست. ممکن است.

---

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار (چاپ دارالاحیاء التراث)، ج ۴، ص ۲۲۵.

[2]. همان، ج ۸۷، ص ۲۲۶.

د) خصوم به‌معنای بیانات

احتمالی هم در ذهن بنده است. در ابتدا که عبارت ایشان را دیدم که گفتند اضافه‌ی صفت به موصوف نیست، خوشحال شدم که شاید می‌خواهند این احتمال را بگویند. بعد با توضیحاتی که دادند، دیدم چیز دیگری را می‌گویند. آن احتمال این است که اصلاً چرا خصم را به‌معنای دشمن می‌گیرید؟؛ بله، یکی از معانی آن دشمن است. مرحوم آسیدهاشم در هر دو احتمالشان و هم مرحوم مجلسی، خصم را به‌معنای دشمن گرفته‌اند و حال آنکه اصلاً معلوم نیست اصل معنای خصم، دشمنی باشد. اصل معنای خصم، یک نحو بروز و ابراز و ظهور است. به دشمن هم به این‌خاطر خصم می‌گویند، چون به‌خاطر کوبیدن طرف مقابل، چیزهایی را ابراز می‌کند. لذا اگر کسی باشد که در دلش کینه باشد، اما ابراز نکند لغتاً نمی‌گویی‌م خصم است. ممکن است عداوت در دلش باشد، اما خصم کسی است که آن را ابراز می‌کند.

از کجا این را عرض می‌کنم؟ در آیه‌ی شریفه، وقتی می‌خواهد زنها را توصیف کند می‌گوید: «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»[1] یا «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»[2]. مسلم است که «الدّ الخصام» به‌معنای دشمنی است؟! مفسرین وجوهی را دارند. «أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»[3]، چرا عرب از زن بدش می‌آمد؟ «يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»؛ اهل کارزار نیست. اهل دشمنی کردن نیست. این یک معنا است. آشکارا نمی‌تواند کارزار کند. یک معنای دیگری که معنای قابل دفاعی است، خصام یعنی یک زن نمی‌تواند مقصود خودش را ادا کند. «فی الخصام» یعنی «فی المجادلة». خصام به‌معنای مخاصمه و مجادله است. خُب، معنای آیه چه می‌شود؟ «أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ»؛ رشد زن در زینت آلات است. نمی‌تواند بیرون بیاید و با مردها در مقام محاوره درست حرف بزند. دیدی گاهی می‌گویند: نمی‌تواند دو کلمه درست حرف بزند. مقصود خودش را نمی‌تواند بگوید. لذا خصام به‌معنای مجادله است.

اگر خصام به‌معنای مجادله و مخاصمه باشد، آن هم نه از باب دشمنی، بلکه صرفاً از باب بیان [شاهد می‌شود]. باز هم شاهدی به ذهنتان می‌آید یا خیر؟ «خَصِم» یعنی خطیب و بلیغ. نه یعنی دشمنی کننده با کسی دیگر.

شاگرد: این آیه‌ی قرآن که خطاب به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا»[4].

استاد: اگر همینطور بروید، چقدر شواهد پیدا می‌کنید. یکی از معانی روشن خصم، بیان است.

شاگرد: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»[5].

استاد: احسنت؛ این یکی از آیاتی بود که تناسب حکم و موضوع دارد. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ»؛ خدا انسان را از یک چیز پست آفرید، «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»؛ درحالی‌که می‌بینید با خدا دشمن می‌شود! به این صورت معنا می‌کنند و حال اینکه معنای خیلی جالب ترش این است که «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»، یعنی «فهو خطیب بلیغ».«عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»[6]. اصلاً به‌معنای مجادله نیست.

معنای لازمی دارد. شما که روی منبر می‌نشینید، مصداق این آیه هستید. «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»؛ کلمه‌ی «مبین» را ببینید. «وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ»، «غیر مبین» یعنی نمی‌تواند حرفش را بخوبی ادا کند. «فی الخصام» یعنی «فی بیان مراده». شواهدش بر عهده‌ی خودتان باشد.

اگر این حرف درست باشد که معنای «خَصم» یعنی «خطیب بلیغ»، آن وقت «خصوم» بیانات بلیغه می‌شوند. «لطائف الخصوم»، یعنی لطائف بیانات بلیغ. لطائف البیانات؛ لطائف الکلم؛ لطائف الخطب.

شاگرد: بیانات الشدیدة القویة؛ در خصومت همچین چیزی هم هست یعنی شدت و قوت ....

استاد: بله؛ شدت و قوت؛ شاید ابن جنی در کتاب الخصائص همین را داشت. در «خصَم» و «خسم» فرقی می‌گذاشت. در همه‌ی اینها شاید یک نحو شدت بود.

شاگرد: شاید در «کلم»، «کالم» و ... این را گفته بود.

استاد: ابن جنی در خصائص با «قول» شروع کرد. حالا در کلم و ... هم داشت یا نداشت، [خاطرم نیست] ... .

شاگرد ۲: وصف مبین در آیه هم با بیان می‌سازد؛ می‌خواهد بیان را توصیف نماید.

استاد: «مبین»؛ برای بیان است که مبین است.

شاگرد ۲: «الی وصف قدرته».

استاد: احسنت. من در مطالعاتم به این توجه داشتم. ولو عین فرمایش شما نبود، ولی تناسب حکم و موضوع را ببینید. «رجعت بالصغر» چه کسی؟ لطائف الخصوم؟ یعنی در آخر می‌بینید زیباترین بیانات از زیبایی افتاد. چرا؟؛ چون می‌خواهد خدا را توصیف کند. این قدر زیبا، این قدر بلند؛ لطائف الخصوم؛ یعنی لطیف‌ترین بیانات عالیه‌ی حکمی و کلاسیک و معرفتی، «رجعت بالصغر» بر می‌گردد و حقیر می‌شود. بر می‌گردد در حالی که از آن لطافت و بلندی افتاده است. چرا؟؛ «وصف قدرته»؛ این لطائف الخصوم می‌خواهد قدرت خدا را توصیف کند. اینجا بیاناتی است که از این توصیف راجع می‌شود.

یادم رفت نگاه کنم و ببینم مرحوم قاضی سعید این احتمال را فرموده‌اند یا خیر. احتمال داده باشند که خصوم به‌معنای نفس بیانات باشد. آن وقت بر می‌گردد و لطائف الخصوم از باب اضافه‌ی صفت به موصوف می‌شود. الخصوم اللطیفه. مرحوم مجلسی با اینکه فرمودند از این باب نیست، اما در دنباله‌اش که فرمودند «منظراتهم»، من فکر کردم منظورشان از «منظرات» خود بیانات است. بعد دیدم «هم» دارد. «هم» یعنی همان دشمنان که منظراتشان لطیف است. لذا فرمودند: از باب اضافه‌ی صفت به موصوف نیست. ولی این احتمالی که عرض کردم، از باب اضافه صفت به موصوف هست و خصم هم به‌معنای بیان است.

---

[1]. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۸.

[2]. بقره، آیه‌ی ۲۰۴.

[3]. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۱۸.

[4]. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۰۵.

[5]. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴.

[6]. سوره‌ی الرحمن، آیه‌ی۴.